

تأثیر مولانا جلال‌الدین مولوی بلخی بر ملا احمد صفایی نراقی

سیداحمد رضا مجرد قمشه‌ای*

چکیده

در این مقاله به طوری که از عنوانش پیداست، تأثیر مولوی بر ملا احمد نراقی بررسی و بحث شده و برخی از سروده‌های دو ستاره تابناک آسمان ادب و معرفت مقابله شده و نمونه‌هایی از تأثیرپذیری ملا نراقی از مثنوی مولوی آورده و تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی: مولوی، نراقی، مثنوی و هلاقدیس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

عالم بزرگوار حاج ملااحمد نراقی شیعه در قرن سیزدهم است. وی تحصیلات مقدماتی را نزد پدر آموخت و پس از آن از علمای عراق کسب فیض کرد و خود حوزهٔ درسی دایر نمود و مرجع استفاده بزرگان گشت. نراقی در فقه و اصول دارای تألیفات بسیار است. از آثار او: اسرار الحج، خزائن و معراج السعاده در اخلاق و مثنوی طاقدیس است. نراقی، «صفایی»، تخلص می‌کرده و اشعارش بیشتر جنبهٔ اخلاقی دارد.^۱

مثنوی طاقدیس منظومهٔ گهرباری است شامل مواعظ عارفانه و روحانی، مشحون از بند و اندرزهای حکیمانه و اخلاقی آمیخته به لطایف و طرائف ادبی که با زبان شعر آراسته گشته که بسیاری از احکام و اوامر الهی و فصولی از مبانی اصول و فروع دین مبین اسلام را با بیانی ساده قابل فهم و درک خاص و عام آشکار می‌سازد.

محتویات آن با بیانی رسا و شیرین و آهنگی دلنشین راه و رسم نیک بختی بشر را در صحنه‌های گیتی تا وصول به سعادت جاودانی نشان می‌دهد. مثنوی طاقدیس چکیدهٔ شم پژوهش منظم علمی و نمرهٔ درک جهان‌بینی ناظم نابغه علم و دانش نراقی دوم است که از سرچشمهٔ بی‌شمار پدری بزرگوار (ملا محمد مهدی ابن اباذر نراقی) بهره‌مند و سیراب گشته است.^۲

این عالم ربانی، اثر ماندگار طاقدیس را با الهام‌پذیری از مولانا جلال‌الدین بلخی، سروده است. به گونه‌ای که در این کار، کاملاً از سبک ملای روم تبعیت نموده و این مجموعه را در همان قالب، بحر و وزن سروده است. این مثنوی در بحر رمل مسدس محذوف به وزن، «فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن (فاعلن)»، است و در جای جای آن به دفعات آیات قرآنی، روایات و احادیث نبوی و ائمه اطهار را به صورت تلمیح (حل و درج) به کار برده و همچون حضرت مولانا با محوریت دینی و مذهبی، بندهای عامیانه و سهل الوصول خود را با زبان شعر برای خواننده بیان داشته است. به شیوه‌ای که برخی از ابیات این مثنوی - آن هم به گفته بعضی از بزرگان شعر و ادب همچون ادیب نیشابوری - به جرأت با اشعار مولانا در مثنوی معنوی قابل اشتباه بوده

و گاهی اوقات این اشعار را به مولانا نسبت داده‌اند، چون قطعه منع کردن مجنون
فصّاد را که نشتر به بدن لیلی می‌رسد در صفة دوم و ...

این مثنوی چهار صفحه دارد و در این مثنوی زیبا وقایع و حقایق زندگی روزمره
انسان به وسیله داستانهای مناسب و تمثیلهای دلپسند چنان تجسم یافته که به منزله
راهنمایی است روشنگر؛ چون شاخصی فروزنده، که خواه ناخواه خوانندگان را تحت
تأثیرات آموزنده خود قرار می‌دهد.^۲

صفایی نراقی علاوه بر مثنوی طاقدیس - که از آن به تفصیل سخن به میان
خواهد آمد - آثار منظوم دیگری از جمله غزلیات هم دارد. البته از لحاظ فن شاعری،
فصاحت و بلاغت با غزلیات شعرای هم عصرش قابل قیاس و در کل از جایگاه رفیع
و والایی برخوردار نیست. گویا خود او نیز به این نکته واقف بوده که غزلیات کمی را
به یادگار گذاشته و بیشتر به همان مثنوی پرداخته است. اما اشاره به نکته فوق دلیل
بر ناتوانی او در هنر شاعری نیست. گو اینکه اثر جاودان طاقدیس نراقی - با اینکه از
لحاظ فنون شاعری و نوآوریهای مضامین نسبت به آثار مشابه خود چون پاره‌ای از
مثنویهای عطار نیشابوری و مثنوی شریف مولانا از سطح نازل‌تری برخوردار است -
در جای خود و در مقایسه با مثنویهای ساخته شده توسط هم عصرانش از
درخشندگی ادبی نسبتاً بالایی برخوردار است که آن هم مرهون پیروی او از سبک و
روش مولانا و اثر بی‌بدیل مثنوی معنوی بوده است. نراقی در داستان پردازی و
شاعری به خوبی از استاد عرفان ملای روم تبعیت نموده اما انکارناپذیر است که وی
در پاره‌ای از موارد، دینی و عقلی، آن هم در روش و رفتار با مولانا اختلاف نظر و
تضاد فکری داشته است. با وجود این تضادها و گاهی هم گفتار تند و سرسختانه، شعر
صفایی تصویر تازه و دوباره شعر مولوی است و به جرأت هر خواننده ناآشنا به مثنوی
طاقدیس، در لحظه آغازین، آن قدر محو و شیفته سخن ناظم آن می‌گردد، که قبل از
هر تفکری درباره شخصیت، نام و نشان خالقش یعنی، ملا احمد صفایی نراقی، شماییلی
خیالی و نمادی صوری از مولانا جلال‌الدین بلخی در ذهن و اندیشه خود ترسیم
می‌سازد، که این بی‌شک مبین حضور مستمر روح مولانا در اشعار زیبای مثنوی
طاقدیس است.

در مورد ملاحمدنراقی و معرفی او سخن زیاد به میان آمده، در این میان علامه دهخدا در لغت نامه خود چنین می‌نگارد:

احمدبن محمد مهدی بن اباذر کاشانی نراقی متخلص به صفایی است. وی بحری مواج، استادی ماهر، عماد اکابر و ادیب و شاعر و از اکابر دین و عظامای مجتهدین و جامع اکثر علوم خصوصاً اصول فقه و ریاضی و نجوم، مردی عظیم الجثه و بزرگ منزلت و دارای شفقت بر رعیت و ضعفا و صاحب همت عالیه بود.^۴

شاه قاجار معاصر با مرحوم ملاحمد نراقی نیز که آوازه شهرت و محبوبیت او در نزد مردم را شنیده بود چاره‌ای جز این نمی‌دید که برای حفظ تاج و تخت و جلب نظر عوام الناس با این عارف و عالم ربانی از در دوستی وارد شود. چنان که نگارنده مقدمه بر کتاب مثنوی طاقدیس آورده است:

«فتحعلی شاه قاجار گذشته از تظاهرات دینی و علایق مذهبی که می‌نمود از نظر مصلحت و سیاست و مقتضیات زمامداری یک جامعه مسلمان متعصب، نیز همواره سعی بود که با جلب توجه و حمایت از روحانیت، اساس سلطنت خویش قابل تحمل برای ملت ایران جلوه دهد، از آن جمله برای جلب توجه حاج ملا احمد نراقی (یا بزرگ‌ترین شخصیت علمی عصر خود) وسایل چندی برانگیخت.

۱- اقدام به ساختن مدرسه بزرگ و مجللی در وسط بازار شهر کاشان جهت تحصیل و تدریس و سکونت طلاب حوزه علمیه نراقی. مقدار قابل توجهی از اموال و مستقلات دولتی وقف بر مدرسه و ضروریات طلاب و طبق وقفنامه تولیت آن به ملاحمد و سپس به اولاد و اعقاب او واگذار شد.

۲- فتحعلی شاه به عنوان آنکه در مسایل دینی حاج ملا احمد تقلید می‌کند از او خواست که رساله‌ای بنویسد. حاج ملا احمد در اجابت تقاضای شاه کتاب (وسيله النجاه) را در دو مجلد تألیف و اهدا نمود. همچنین حاج ملا احمد کتاب جامع السعادت پدر بزرگوار خود را به فارسی فصیح و ادبی به نام معراج السعاده ترجمه و اهدا نمود.^۵

با نگرشی عمیق در منظومه جاودان طاقدیس مرحوم ملاحمد صفایی نراقی به این نتیجه خواهیم رسید که: سخن گفتن در قلمرو وسیع تأثیر عرفانی و فکری مولانا

بر نراقی، کاری نیست که با یک مقاله و یا رساله به اتمام برسد و در نهایت به نتیجه مطلوبی دست یابیم، فقط به طور اجمال و فهرست‌وار اشاره خواهیم کرد که تا چه اندازه مرحوم نراقی از این گهر تابناک عرفان و ادب متأثر گشته و شیفته‌وار سر در قدوم این پیر کامل و خضر بی‌خجسته خصال گذاشته است و با همه شعر و ادب، فضل و کرامات، خود را در مولانا فنا نموده، تا به این مقام رسیده است.

فراموش نخواهیم کرد که نراقی استعداد و شکوفایی خاصی برای یک تحول تفکری داشته و تنها کافی بوده تا صاحب‌دلی همچون ملای روم با اثر جاودانه خود مثنوی معنوی آتش درونش را مشتعل نماید.

صفایی نراقی به خوبی دریافته بود که بهترین راه شناخت آدمی از مدخل عشق، امکانپذیر است و خمیر مایه همه چیز را در عشق می‌دیده است.

چنان که در مناقب العارفین شمس الدین احمد افلاکی چنین آورده شده که استاد عرفان و معرفت مولانا جلال‌الدین بلخی نیز چنین عقیده‌ای را داشته است.

در مناقب العارفین آمده که: «مولانا ضمن احترام و تصدیق شخصیت علمی امام محمد غزالی او را از عشق بی‌بهره دیده است و فرموده: غزالی عالم عالمیان بود، ولی اگر او را ذره‌ای عشق بودی بهتر بود». معلمی والا تر از عشق نیست و این محوریت و واژه بلند بی‌تعبیر و تفسیر هم در آثار جاودانه مولانا چون مثنوی معنوی و دیوان کبیر به چشم می‌خورد و هم تا حدودی در جای جای مثنوی طاق‌دیس صفایی نراقی، که به حق چشیدنی است نه گفتنی.

چه زیبا عارف هم عصر مولانا یعنی، محی‌الدین ابن عربی، در این باب گفته که:

«هر که عشق را تعریف کرد، عشق را نفهمیده است.»

عشق نراقی به مولانا به گونه‌ای همانند عشق مولانا به شمس تبریزی است، با این تفاوت که مولانا با دیدن شمس جرقه شیدایی و شیفتگی در وجود او شعله‌ور شد و تمام هستی خود را با نقد گرانبهای عشق با شمس معامله نمود و از این معامله بود که پشتوانه عشق به شمس در آثار او متجلی گشت و ملای روم شد.

و ملاحمدنراقی نیز با روح مولانا انس و الفت گرفته و از تجلی روح عاشق او در مثنوی معنوی سود جسته و قدرتی یافته تا مثنوی طاقدیس را به این شیوایی بیافریند.

از خصوصیات بارزی که نراقی از مولانا جلال‌الدین برگرفته، شناخت و ارادت اولیای خداوند بود که در مثنوی طاقدیس به دفعات از آن داد سخن رفته و وجود اولیا و پیروان حقیقت و مرشدان طریقت را لازم و در سلوک یک امر حیاتی می‌داند که در متن طاقدیس به دفعات این واقعیت را مشاهده و لمس می‌کنیم. در مناقب العارفین افلاکی می‌بینیم که فرمود:

الله الله اگر خواستی پیوسته قرین بخت جوان باشی، دامن پیر معنوی را محکم بگیر که بی‌عنایت راستین هرگز جوانی پیر نشده و به کرامت پیران نرسید.

بیر را بگزین که بی پیر این سفر هست بس پرآفت و خوف و خطر
من نجویم زین سپس راه سیه پیر جویم، پیر جویم، پیر پیر
و یا می‌فرماید:

دست را مسپار جز در دست پیر حق شدست آن دست، او را دست گیر
و یا اینکه :

بی پیر مرو تو در خرابیات گویی که سکنند ز زمسانی
این شیفتگی و شیوایی و آموزه‌های مولانا است که در جمال شعر صفایی نراقی
چهره نموده است و گرنه شعر ملاحمد در قیاس با شعر استادان شعر و سخن
همچون عطار و خود مولانا، در اقلیم صنایع بدیعی چندان تشخیصی و امتیاز خاصی
ندارد.

شعر نراقی در پاره‌ای از موارد فاقد تقارنهای آگاهانه مفاهیم کلمات بوده و فقط تجربه منش عارفانه و روش عالمانه اوست و در زندگی شاعرانه او گویی مراعات بسیاری از اصول علم بلاغت معنی ندارد. تا چه رسد به مراعات تقارنهای ادبی. در کلام او شوق و طلبی نهفته است که از سرچشمه زلال ایمان و اخلاص، فروتنی و بندگی جاری است. باید به صراحت گفت که دامن شعر و شاعری ملاحمد از مدح و مداحی به کلی پاک است و حال آنکه از میان معاصران وی حتی آنانی که از ناموران

شعر و سخن هستند، نتوانسته‌اند به ثنا و مدح و توصیف پادشاهان قاجار زبان نگشایند.

مثنوی طاق‌دیس نراقی دستور خاص طریقت و یا تعلیم محض شریعت ویژه‌ای نیست. اما همهٔ اینها را در بتن خود داراست که باهم در آمیخته و با شواهد و تمثیلاتی عرفانی و الهی زینت گشته است. عنصر اصلی شعر او اخلاق و خلوص نیست است که در این مثنوی به خوبی و صراحت دیده می‌شود و همین عناصر ناب الهی است که اشعار او را سمت و جهتی ویژه بخشیده است.

عشق واقعی، که عشق به کاملان و بزرگان است در تجربهٔ عشق مولانا، خود نراقی را هم از آنچه بوی ریا و تزویر می‌دهد و مایهٔ سرنگونی از مدارج عالیة انسانی است، می‌رهاند و تزکیه می‌بخشد. البته کمال این عشق و انعکاس آن را در کلام وی در مثنوی طاق‌دیس می‌توان دید که این اثر را از لطایف و اسرار احوال عاشقان مشحون می‌دارد و به عشق محمد و ائمه اطهار منتهی می‌سازد.

مکتب اصالت انسان همان مکتب مولانا و شاگرد او نراقی است که در مکتب آنان عجم و ترک و تازی یکی است. در طاق‌دیس هر گونه گرایش و کشش را که بین کائنات عالم است، نراقی نوعی عشق یا محبت تلقی می‌کند و عشق را صفای جانها می‌داند.

نراقی تأثیر عشق را از مولانا آموخت که: کنششی که عشق دارد در تمام کائنات از عناصر تا ترکیبات دو سویه است. چون مولانا معتقد است هیچ عاشقی طالب وصل معشوقی نیست که معشوقش نیز در اصل طالب او نباشد.

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو که نه معشوقش بود جو یای او^۶
ملاحمد نراقی به پیروی از مولانا جلال‌الدین بلخی - که مثنوی را در شش دفتر به یادگار گذاشته - بنای مثنوی طاق‌دیس را بر چهار صفة نهاده است. به طوری که خود او در پایان صفة اول چنین می‌گوید:

داستانم را کنون آمد ختام	صفه‌ای از طاق‌دیسم شد تمام
ای صفایی، یک دو روزی لال باش	قال را بگذار و فکر و حال باش
صفه‌ای از چار صفة شد تمام	آن سه باشد تا تو را آید پیام ^۷

و یا در آغاز صفة دوم این چنین می‌گوید:

صفه دیگر بیارایم کنون اهل جان را گردم آنجا رهنمون

صفه‌ای سازم ولی نه از آب و گل سازم آنجا خلوتی با اهل دل^۸

و در ادامه به صراحت محوریت صفة دوم را عشق بیان می‌دارد:

صفه دوم شه ما خواسته صفه‌ای از نور عشق آراسته

صفه‌ای چون جان عاشق سوزناک صفه‌ای شمعش ز نور عشق پاک^۹

و به دنبال آن ابیاتی چند به وصف عشق می‌پردازد:

راستی عشق آتش سرکش بود هر دو عالم گرم از این آتش بود

آب خضر و آتش موسی است عشق لحن داوود و دم عیسی است عشق^{۱۰}

شکر خاک از مستی مینای عشق شور چرخ از نشأة صهبای عشق

مظهر اسرار پنهانیت عشق مطلع انوار ربانیت عشق

همان گونه که مولانا جلال‌الدین در مثنوی شریف از عشق سخن می‌گوید که:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب، کلی پاک شد

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما

ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد^{۱۱}

صفایی نراقی این گونه می‌سراید:

هر کجا دردی و رنجی و عناست عشق آن را هم طیب و هم دواست

عشق جالینوس و افلاطون بود عشق لله از همه افزون بود

عشق صرافانی نقد جان بود عشق هم اسلام و هم ایمان بود^{۱۲}

مرحوم نراقی در آغاز صفة دوم، از دفتر اول مثنوی مولانا به خوبی پیروی

می‌کند و آن گونه که مولانا پس از آن مقدمه جامع، داستان عشق پادشاه به کنیزک

را بیان می‌دارد، او نیز سراغ حکایت عشق زلیخا به یوسف می‌رود و این حکایت

قرآنی را به نظم می‌کشاند:

چون زلیخا شد اسیر بند عشق	گردنش افتاد در راوند عشق
عشق لشکر تاخت بر ملک دلش	کرد یغما حاصل آب و گلش
صرصری بر روضه حسش دمید	سروش از پا رفت شمشادش خمید
نازش از سر عشوه‌اش از یاد رفت	آبش از جو خاک او بر باد رفت
شعله‌ور شد عشق اندر جان او	سوخت هم پیدا و هم پنهان او ^{۱۳}

یکی از ویژگیهای خاص مثنوی طاقدیس، که با سبک و سیاق مثنوی معنوی کاملاً مطابقت دارد، پراکندگی داستانهای آن است؛ بدین شیوه که ابتدا داستانی بسیار ساده و آموزنده را به نظم می‌کشد و با طرح مطالبی پیرامون آن، داستان را ادامه می‌دهد و با حفظ ملاحظات لازم برای خواننده که موضوع مطرح شده او را دچار خمودی و خستگی نسازد، دریچه و راههای متعددی می‌گشاید و با انحراف موضوع و پرداختن به مطالبی دیگر با همان محوریت - که البته گاهی تا آن حد پیش می‌رود که داستان تا اندازه‌ای از انسجام خارج شده و خواننده را دچار سردرگمی می‌نماید - ایجاد تنوع در ذهن خواننده را دنبال می‌کند و دوباره به موضوع اصلی باز می‌گردد و مطلب خود را با پند و اندرز و آشکار ساختن نیست خلق آن داستان، با زبانی ساده و در عین حال مزین به ارشادات عارفانه به پایان می‌رساند. یکی از دلایل مهم این روش، حالات روحی خاص او هنگام سرودن بوده که تداعی موج بلند تفکر و اندیشه اوست و دیگری انس و الفت دیرینه او با مولانا و اثر گرانبمایه و بی‌نظیر او، یعنی مثنوی معنوی است.

سبک سرودن نراقی را این چنین هم می‌توان تعبیر نمود که: ناگهان چیزی در ذهن او به صدا در می‌آمده و فکر او ناخودآگاه از لفظی یا عبارتی به سوی دیگر کشیده می‌شده و از مطلب اصلی خارج می‌شده است.

این شیوه گفتار به شکل گسترده‌تری در مثنوی معنوی به چشم می‌خورد؛ آنجا که مولانا در دفتر اول داستان شاه و کنیزک را مطرح می‌کند، به علت تداعی فکر مولانا از خاطرات شمس تبریزی این سبک سرودن و گسیخته گویی داستان شروع می‌گردد. گفتار پیرامون عشق، کلام را به مکانی سوق می‌دهد که با آمدن نام آفتاب، فکر و اندیشه مولانا به سمت نام شمس کشانده می‌شود و با یاد شمس تبریزی از

خود بی خود می‌گردد و در آن حال بیخودی و عجیب مطالبی را عنوان می‌کند که همه را متعجب می‌سازد و خود نیز گرفتار حالتی عجیب می‌شود و در همان حال گاهی دچار تناقض گویی می‌گردد و هر چه سعی می‌کند خود را از آن حالت رهایی بخشد توفیق نمی‌یابد و ناچار در ادامه داستان شاه و کنیزک حکایت طوطی و بقال را می‌آورد تا کمی شنودگان را از آن حالت دل آشوبی رهایی دهد. این شیوه و حالت به دفعات در مثنوی تکرار می‌گردد.

نراقی نیز مثنوی طاقدیس را در صفة نخست با داستانی از طوطی و شاه شروع می‌کند. آن گاه به حدیثی قدسی گریزی می‌زند و ذهن شنوده را از اصل داستان دور می‌سازد و مجدداً به داستان باز می‌گردد، سپس با اشاره به آن حدیث - که هر انسان باید امام زمان خود را بشناسد - مسیر را تغییر می‌دهد و آن گاه دوباره به داستان بر می‌گردد. پس از گذری بر ادامه داستان طوطی و شاه، دریچه‌ای تازه می‌گشاید و داستان حقیقت، خلق آدم ابوالبشر و تمرد شیطان را از سجده بر او با زبان شیوای شعرش بیان می‌دارد، در نهایت داستان اصلی را با محوریت ثابت و با هدف آشکار سازی علت آوردن آن، با پیامی پندآموز برای خواننده و شنونده به پایان می‌رساند.

سر به سر احوال مرغ جان تست	قصه این طوطی مسکین درست
ونسدران، آن پیر دانا، عقل ماست	آن جزیره این جهان بیوفاست
در کمین بنشسته بهر مرغ جان	آن هواها فوج بومند اندر آن
همچو بوماند اندر دمدمه ^{۱۴}	اهل دنیا دیو و اهریمن همه

در شیوه قلم نراقی حکایتها و قسمتهای فرعی نیز به علت بلندی مطلب، جزء جزء شده و در بین آنها مطالب پندآموز و اشعاری مناجات گونه به درگاه باری تعالی آورده شده است. تمام اشعار مرحوم صفایی نراقی در مثنوی طاقدیس با محوریت واحد، خدانشناسی و توحید همراه است و این گونه سرودن به این استحکام و قوام همه به لطف تأثیری است که ملای روم بر تفکرات او گذاشته و او را در این مسیر پرمخاطره به شیوه‌ای رهنمون شده که هیچ گاه از مسیر واقعی خود خارج نشده و به حد اتم، مه‌ان روح مه‌لانا را در اشعار زیبای مثنوی طاقدیس لمس نمود.

اگر مولانا را در خلق اشعار عرفانی، به خورشیدی عالم‌تاب تشبیه کنیم، می‌توان ملاحمد نراقی را از جهاتی به ماه درخشان تشبیه نمود که نور خود را از موجودیتی قوی و نورانی‌تر همچون مولانا دریافت نموده تا توانسته خالق اثری چون مثنوی طاق‌دیس باشد.

قبل از پایان این مقاله بد نمی‌بینم که باز به این نکته اشاره نمایم: همان طور که قبلاً گفته شد مرحوم نراقی از مولانا و سایر بزرگان شعر و ادب به بزرگی یاد نموده و حتی انس وافر او با مثنوی معنوی باعث گردیده تا بنای اثر خود طاق‌دیس را بر همان بحر و وزن بگذارد. اما ذکر این خصوصیات بدان معنی نیست که او بر تمام تفکرات و اندیشه‌های مولانا صحنه گذاشته و آنها را بدون قید و شرط پذیرفته و یا در همان راه و روش گام بر داشته باشد. به طوری که در برخی از آیات مثنوی طاق‌دیس مشاهده می‌گردد که مولانا را مورد انتقاد قرار می‌دهد و این گونه با زبان شعر لب به سخن می‌گشاید:

عقل این است ای رفیق معنوی هین بگو این با جناب مولوی
مولوی دانم که فهمد نیک و زشت راه دوزخ دانند و راه بهشت
این روا آن ناروا دانند درست لیک پایش در عمل لنگ است و سست^{۱۵}
در خاتمه به قسمتی از مثنوی طاق‌دیس، که بسیار زیبا و آموزنده است، اشاره می‌نمایم:

هر که دل از عشق، روشن باشدش آتش معشوق، گلشن باشدش
هر که عشق شمع چون پروانه داشت ز آتش سوزان آن پروا نداشت
ای خنک در راه جسانان سوختن شعله‌ها در جسم و جان افروختن
آتشی کاندر ره جسانان بود خوشتر از صد چشمه حیوان بود
گر حیات جاودان داری هوس خویش را در آتش افکن یک نفس
گر همی خواهی گلستان بهار هین برو در آتش ابراهیم وار
در ره حق جان خلیل ایثار کرد ز امر او فرزند خود کشتار کرد
گر همی خواهی حیات خوش گوار اختیار خود برو با او گذار^{۱۶}


پی‌نوشتها

- ۱- فرهنگ ادبیات فارسی، دکتر زهرا خانلوی، صفحه ۵۲
- ۲- مثنوی طاق‌دیس، حاج ملا احمد نراقی، مقدمه حسن نراقی، صفحه ۵
- ۳- همان، صفحه ۶
- ۴- لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، ذیل نراقی
- ۵- مثنوی طاق‌دیس همان، صفحه ۱۵ و ۱۶
- ۶- مثنوی معنوی - دکتر محمد استعلامی، ۳/۴۳۹۱
- ۷- مثنوی طاق‌دیس - همان، صفحه ۱۷۸
- ۸- همان ...، صفحه ۱۸۱
- ۹- همان ...، صفحه ۱۸۲
- ۱۰- همان ...، صفحه ۱۸۲
- ۱۱- مثنوی معنوی، به تصحیح محمد استعلامی، صفحه ۱۰
- ۱۲- مثنوی طاق‌دیس، همان، صفحه ۱۸۳
- ۱۳- همان ...، صفحه ۱۸۳
- ۱۴- همان ...، صفحه ۱۶۸
- ۱۵- همان ...، صفحه ۲۸۳
- ۱۶- همان ...، صفحه ۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۱- دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی، خط سوم، انتشارات عطایی.
- ۲- شمس‌الدین احمد افلاکی، مناقب العارفين، به تصحيح تحسين يازيچي چاپ ترکیه.
- ۳- دکتر علی اصغر حلبی، شناخت عرفان و عارفان ایرانی، انتشارات زوآر.
- ۴- کلیات شمس یا دیوان کبیر، تصحيح استاد بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر.
- ۵- استاد جلال‌الدین همائی، مولوی نامه، نشر هما.
- ۶- دکتر عبدالحسین زرین کوب، سرنی، انتشارات علمی.
- ۷- دکتر عبدالحسین زرین کوب، بحر در کوزه، انتشارات علمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی